

علی کا کا افشار

وکیل پایه یک دادگستری

مادگان هزار دادستان / کتاب هزار رأی (۱۲)

دوازدهمین مقاله را با پیگیری ماده ۶ از در ۳۵ کتاب مادگان هزار دادستان که درباره حق ویندش (درآمد) است آغاز می‌کنیم. ولی پیش از آن چند اصطلاح حقوقی را که در ماده قبل نقل شد، شرح می‌کنیم:

به هستکی: در هستی و طبق اساس و ماهیت اصلی.

ویندش به هستکی باز به فرخ رسد: حق و درآمد در هستی و طبق اساس و ماهیت اصلی به فرخ می‌رسد. به بن شدن نیز در همین معنی به کار رفته است. این اصل همان اصل استصحاب و یا بقای ماکان است.

شاید: شایسته است، قانونی است.

نه به شوی شاید: برای شوی قانونی نیست. پیشتر درباره شاید و نشاید به معنی قانونی است و قانونی نیست و در دوره اسلامی به یجوز و لایجوز ترجمه شده است توضیح داده‌ایم...

۶- کابندک ای مرت خویش ایوک پت
ویندش پاتخشای کنیت ویندش ای ش پت
اش پاتخشای کرت نیم ایچ و ختای دبتکر
بریشن.

۶- هرگاه بنده‌ای به دو مرد خویش
است، یک به ویندش شایا کند ویندشی
را که او به شایا کرد، نیم، باز به خدای
دیگر باید برند.

شرح: این ماده درباره خویشی خویشی (= مالکیت) دو مرد بر یک بنده است دعوی

به این صورت مطرح شده بود که اگر یکی از دو مالک، آن بنده را بر ویندش (=درآمد و حاصل کار) اش شایا کند (اختیار دهد) در این صورت نیم از ویندش مذکور را باز به خدای (=مالک) دیگر باید ببرند.

این متن جزء اسناد نادری است که در زمان ساسانیان درباره «بنده» سخن رفته است. واژه بندک / بنده در سنگ نبشته کهن داریوش در بیستون نیز دیده می شود... در سنگ نبشته داریوش این واژه به معنی «برده» یا Slave که پریخانیان در متن این ماده بنده را به آن عنوان ترجمه کرده است، به کار نرفته است، بلکه در معنی وابسته و تبعه است. داریوش در سنگنبشته هایش، یاران و صاحب متصبان خود را بنده، خطاب کرده است... یعنی وابسته، تابع...^{۳۰} در این رأی دوره ساسانی نیز بنده به همان معنی است که داریوش به کار برده است یا به معنی برده؟

به نظر می رسد بنده در این ماده نیز وابسته و تابع معنی می دهد زیرا باورهای دینی کهن ایرانیان بردگی را منع کرده است. و بندگی، از بستن و بند شدن که وابستگی معنی می دهد با بردگی که معادل واژه انگلیسی Salve است، فرق دارد. در آذربایجان بند اولماخ هنوز هم به معنی عاشق شدن که نهایت وابستگی و دل بستگی عاشق به معشوق است به کار می رود. من بند اولدم یعنی من عاشق شدم. در باورهای دینی ایرانیان کهن احترام به انسان و اصولاً جهان که خدایان (و خدای یکتا پس از اصلاحات زرتشت) را در آنها متجلی می دانستند یک اصل مهم را تشکیل می داده است. این باور بر باورهای کهن تری استوار بود که چنین می پنداشت خدایان خود را بخش و بخش کرده اند و این جهان از این بخش و بخش پدید آمده است. و بیشترین بخش خدایی در انسان متجلی است که همه ارزش آدمی به این بخش خدایی برمی گردد. در این دیدگاه که به یک نوع وحدت وجود

* - داریوش تمامی سرداران خود را که برای فرو نشانیدن آتش طغیان مخالفان خود، به اطراف و اکناف کشور اعزام می دارد با ترکیب mana bandaka یاد می کند. سردارانی را که در پادشاهی داریوش و تثبیت قدرت او نقش اصلی و مهم را به عهده داشته اند، مسلماً برده داریوش نبوده اند. در میان این سرداران، شش تن هستند که حتی در به تخت نشستن او سهم بسزایی دارند ویند فرنه و ویدر نه دو تن از دستیاران داریوشند که با او پس از مرگ کمبوجیه راه ماد را در پیش گرفته اند و بسرعت خود را به گنومات در دژ sakyauvati (سکاوند یا اسحق وندکنونی هرسین) رسانند و او را به قتل آورند آیا چنین کسانی که داریوش آنها را mana bandaka می خوانند، به راستی برده او بوده اند؟ بی گمان نه.

باور داشت و دیدگاهی مشترک و همگانی بوده است، بندگی جز وابستگی و تابع بودن معنی دیگری نداشته و ندارد در زمان‌های بعدی است که این واژه به اشتباه به معنی برده به کار برده شده است. زیرا اصولاً در این دیدگاه نوع انسان مقدس است و نمی‌توان هیچ انسانی را برده کرد...

در باورهای مزدایی پیش از زرتشت هم که در استوانه گل نوشته کورش معروف به نخستین اعلامیه حقوق بشر منعکس است، وجود هر انسانی مقدس است و بردگی مردود. کورش براساس این باورهای دینی است که رسم برده‌داری را برانداخته است، حق جایجایی و بازگشت ملت‌های تبعید شده را به سرزمین‌هایشان شناخته و پرستش خدایان همه باورها و همچنین یهوه را در همه پرستشگاه‌ها آزاد کرده و به رسمیت شناخته است. زیرا کورش هم مانند شاعر عارف ما در این شعر معتقد بوده خدایان و خدا را به هر نامی می‌توان نامید و با هر دیده‌ای می‌تواند دید و با هر دیده‌ای که به «ا» بنگرند، زیباست:

نام تو به هر زبان که گویند خوش است روی تو به هر دیده که بینند نکوست

* * *

گوینده این نام و بیننده این روی زیبا هم وجود آزاد و مقدسی است که به او حق داده شده است که زبان و دیده ویژه خود را داشته باشد و در واقع با هر باوری و هر دینی معشوق را بشناسد و بپرستد. پیشتر گفتیم پایه باورهای مزدایی پیش از زرتشت بر این بوده که خدایان خود را بخش و بخش کرده‌اند و این جهان و انسان‌ها پدید آمده است و بیشترین بخش خدایی خدایان در انسان قرار دارد. در پیش گفت کتاب مادگان هزار دادستان این بخش خدایی انسان «بخش پذیره» نامیده شده است. - و این بهر پذیره را بخشی که خداوند از خود در آدمی دمیده و او پذیرای آن شده است دانسته و افزوده است که «بخش پذیره دارایی است بیامده از یزدان که راه و مانگان (= خانه و زمینه) برای هر آبادی و پیشرفت است». این دیدگاه همان دیدگاه وحدت وجود است که در عرفان زرتشتی و عرفان اسلامی هم می‌بینیم. براساس همین دیدگاه، جهان و هر چه در او است جلوه اوست، و چون معشوق ازلی در همه پدیده‌های هستی همه زیبایی‌اش را در جهان نمایانده و جهان و هر چه در آن است تجلی اوست، همه جهان و بویژه انسان زیبا و

مقدس است و زندگی سراسر شادی و امید...

«پیش گفت» کتاب مادگان هزار دادستان یک سند منحصر به فرد و یگانه برای نمایاندن بن و ریشه واژه عرفان و عارف نیز هست زیرا در این مقدمه ضمن تصریح به این دیدگاه گفته شده است (شناسایی با دانش) و (آگاهی) دو راه شناخت و وصول به حقیقت است... و شناسایی با دانش همان علم است و آگاهی و آگاه نیز همان است که در متون دوره اسلامی به عرفان و عارف ترجمه شده است.

کوروش که زرتشتی نبوده و باورهای دینی اش باورهای مزدایی پیش از زرتشت است بن و خواستگاه دید انسانی و خردمندانه اش با کارهایی که کرده از یک سو و متن گل نبشته اش از سوی دیگر در کنار متن های سرودمانندی که از داریوش در بیستون و همدان بر مانده است، بازتاب یافته و پدیدار است:

«خدای بزرگ است اهورامزدا

که این زمین را بداد (آفرید)

که مردم را بداد (آفرید)

که شادی را از برای مردم بداد (آفرید)»

«اهورا مزدا و خدایان دیگر (بغان) مرا یاری دادند زیرا که من نه بدانیدشام نه دروغگو و نه زورگو. نه من و نه خانواده ام. از دادگری پیروی کردم. نه به یک مستمند بیداد روا داشتم و نه به یک توانگر.»

دیدگاه انسانی کورش و داریوش از خطاب و تکیه بر انسان و شادی او نه قوم آریا، مشخص است. این دید دیدی است جهانی است زیرا آنها به انسان به عنوان یک مفهوم عمومی و کلی و جهانی نگاه کرده اند نه قومی و نژادی... در این دیدگاه همه انسان ها حق شادی دارند و همه انسان ها مقدس اند و نباید برده شوند، در حالی که طبق آنچه در کتیبه های سومری و اکادی و آشوری منعکس است پیش از آمدن آریاها و کورش، نگاه و دیدگاه عمومی نگاه گروهی و قومی - نه جهانی، بود. در سراسر آسیای غربی احترام و تقدس نوع انسان مطرح نبود آنچه رواج داشت، نگاه قومی و نژادی بود و دشمنی و ستیزه های مرگبار و ویرانی و کوچ های اجباری برای چیرگی های این قوم بر آن قوم... هر دولت شهر و سپس هر دولت فراشهری نیز، خدای ویژه خود را داشت و در جنگ هایی

که درمی‌گرفت حتی خدایان رقیب هدف اول بودند تا با تسخیر شهر ربوده شوند... و روحیه معتقدان به آن بشکند به این ترتیب است که حتی یهوه (که خدای یکتای یهود است) نیز البته به روایت یهودیان دیدی تبعیض‌آمیز دارد و در عین یکتا خالق عالم بودن یهوه را قوم برگزیده دانسته است.

این توضیحات اندک برای آن است که توجه خوانندگان مقاله را به این نکته جلب کنیم که واژه «بنده» که در متن این ماده آمده است به معنی «برده» نیست و آن را به همان معنایی باید گرفت که در کتیبه‌های داریوش به کار رفته است یعنی وابسته و تابع. ترجمه این واژه و یا واژه انشهر یک (=ناشهروند، بیگانه) که به اسپران رومی می‌گفته‌اند به برده و یا Slave (در انگلیسی) جای تأمل دارد... زیرا در شاهنامه فردوسی نیز میان بنده و برده تفاوت است. در اشعار زیر بنده به همان معنایی به کار رفته که داریوش در کتیبه‌هایش دوستان و سرداران تابع خود را به آن عنوان نامیده است:

که ما شاه را بنده و چاکریم	زمین جز به فرمان او نسپریم
که شاه بزرگ جاودان زنده باد	بزرگان گیتی و را بنده باد
که روز و شبان بر تو فرخنده باد	همه مهتران پیش تو بنده باد
همه پارس چون بنده او شدند	بزرگان پرستنده او شدند
ز زندان پیامی فرستاد دوست	به موبد که‌ای بنده را مغز و پوست
نگوید که من مهتر ده بدم	همه بنده بودند و من مه بدم
همه شهر ایران و را بنده بود	اگر خویش بود ار پراکنده بود

* * *

در حالی که برده که معادل واژه Slave در انگلیسی است در این اشعار فردوسی نیز به همین معنی (Slave) به کار رفته است:

همه بوم زیر و زبر کرده دید	مهان کشته و کهران برده دید
بسی خویش و پیوند ما برده گشت	بسی مرد نیک اختر آزرده گشت
بهشتی بد آراسته آن بارگاه	ز بس برده و بدره و بارخواه
همه جامه و برده و سیم و زر	گسرانسمایه اسبان بسیار مر
همین بدره و برده و سیم و زر	فرستیم چندانکه داریم تاو

۳۶- دری آترسکایی*

در «آترسه» گی

۱- جیاکی نیپشت پتوند پیشینیکان ایگون
 نیپشت کو اترسکای آن و کارشت ی زن ی
 ۱- جایی نوشته پیوند پیشینیان این گونه
 نوشته که اترسکای آن به کار شد زن
 باتخشاییها گویند راد اینیا آن ی چکریها راد
 شایانه گویند را اینیا آن ی چکریها را
 گویند و کار نی شوبت.
 گویند به کار تشود.

شرح: هم میهنان آذری یا آشنایان به زبان آذری واژه «ترسه» را که در آذربایجان به معنی «وارونه و عوضی» هنوز هم به کار می‌رود، شنیده‌اند. در این رای «آترسه» به نظر می‌سد همین معنی را می‌دهد در ارومیه وقتی می‌گویند فلان کس ترسه آدم د (فلان کس عوضی است) یا ایش ترسه دوشوب (= کارگر خورده) یا کت ن ترسه گیب (= کت‌اش را پشت رو پوشیده) سخن درباره کسی است که یک نوع وراونگی در رفتارش هست که نامتعارف است. در این ماده به زن نافرمان آترسه؛ ناترسا، گفته شده است که به اعتبار اینکه ازدواج زن و هدف از آن ازدواج چه نوع ازدواجی است مفهوم «ترسه» یا نافرمانی فرق می‌کند. در این نوع ازدواج کار رفتن یا کار نکردن زن ناترسایی یا «آترسگی» است و در ازدواج نوع دیگر کار رفتن و کار کردن او؛ جایی نوشته که نسل‌های پیشین این گونه نوشته‌اند؛ آترسگی به کار رفتن زن شایانه‌ای را گویند، در حالی که در مورد چاکر زن آترسگی این را گویند که به کار نرود.

پیوند پیشینیان: نسل‌های گذشته

«آترسه»: ناترسا؛ زن نافرمان به نظر می‌رسد که «ترسه» در آذری به معنی «وارونه و عوضی» همین واژه باشد. در این ماده به زنی گفته می‌شود که بی‌اجازه شوی کار کند. در ماده‌های بعد به معنی فرزندان نافرمان هم به کار رفته است. فرزندان نافرمان حتی اگر در برنایی هم نافرمانی در برابر پدر می‌کردند «سغیه» به حساب می‌آمدند و دادن مال به آنها

* - بلسارا این واژه را تکایی خوانده است.

در حکم دادن مال به نابرنا (=صغیر) تلقی می‌گردید... و آشهر یک (=اسیر رومی) هم که بنده یعنی وابسته دوده معینی می‌شد اگر در برابر رییس دوده یا دستور (=جای‌نشین او) نافرمانی می‌کرد به او «آترسه» می‌گفتند و احکام مربوط به آترسه بر او بار می‌گردید... از این ماده چنین برمی‌آید که بندگی به طور کلی رابطه پیوستگی و یا وابستگی هر فرد عضو بر رسته و یا بر بسته دوده بوده است که به لحاظ این وابستگی تکلیف فرمان‌برداری از دوده و یا یک عضو دوده بر او بار می‌شده است و اگر به این تکلیف فرمان‌برداری در حد سه تکرار ادامه می‌داده است آترسه به او می‌گفته‌اند... و منظور از بندگی نیز همین رابطه پیوستگی یا وابستگی بوده نه بردگی...
چاکرزی: درباره این نوع ازدواج مقاله‌های پیشین را ببینید.

۲- (پرسش) دات - فرخوی آتور زندان پت ۳- (پرسش) داد - فرخ آذر زندان به پرسش ی دات فرخو ایگون نیبشت کو آ پرسش داد فرخ اینگونه نوشت که ترسایی فرزندان ایگون چگون آن زن ایاب آترسگی فرزندان اینگونه چگونه آن زن یستار آن ی چکره‌ها ایگون چگون آن ی یا جداتر آن چاکریها اینگونه چگون آن ی باتخشانیها ایاب یوتار آکا - ش خواستک آندر شایانه‌ای یا جداتر و هرگاه ش خواسته پرنایه دهیت ایگون بویت چیگون کایت اندر برنایی دهد اینگونه بُود چگون که آیزنایه ایاب یوتار آترسکیها چی آن ی زن آ به نابرنایی یا جداتر و آترسگی یا نه چه چی آن ی فرزندان پس آدخت (ایاب ییتار) آن زن و چه آن فرزندان پسر و دختر (یا آن ی انشهریکان چیگون بویت. جداتر) آن انشهریکان چگونه بُود.

شرح: دادفرخ پرسشی از دادفرخ آذر زندان کرده است و دادفرخ آذر زندان در پاسخ به او نوشته است: فرزندان آترسه اینگونه‌اند در چگونگی که زن آترسه. یعنی حکم فرزندان نافرمان همان حکم زن نافرمان است. یا جداتر (=دیگر اینکه) چاکر زن آترسا هم اینگونه است در چگونگی که شایازن آترسه (حکم هر دو اینها هم یکی است). یا جداتر (=دیگر اینکه) و هرگاه - او را خواسته (=مال) در برنایی (=سن رشد ۱۵ سالگی) دهد اینگونه است در چگونگی که به نابرنایی. به عبارت دیگر با توجه به حکم اخیر، شایا زن

و چاکرزین نافرمان را نباید مال دهند و اگر دادند مانند این است که مال را به نابرنا (=صغین) داده باشند. یا جداتر (=دیگر اینکه) و آترسه بودن چه در زن و چه در فرزندان پسر و دختر یگانه (=یکی) است و یک حکم دارد. یا جداتر (=دیگر اینکه) آنشهریکان آترسه هم چنان است. یعنی بیگانگان اسیر نیز که شهروند ایرانی نیستند آترسه بودنشان در برابر رییس دوده* مانند آترسه بودن زن و فرزندان است و این هر دو نیز یک حکم دارند. بطور خلاصه پاسخ متضمن این معنی است که حکم فرزندی که آترسه است مانند زن آترسه است. و حکم چاکر زنی که آترسه است مانند حکم شایا زین آترسه است. و اگر به آترسه ای مال در سن رشد هم بدهند، مانند این است که به یک صغیر مال داده باشند. و آترسه بودن زن و فرزندان پسر و دختر و همچنین آترسه بودن آنشهریک یک حکم را دارد و یکی است.

۳. داد فرخ ایگون گفت ایستات کو کا زن
 ۳- داد فرخ اینگونه گفته است که هر گاه
 گفت آندر فرازندان راستیهای آن ای گفت
 زن گفت و اند رفرازندان راستی ای، آن
 آمار. آن ای چکرپها موت ی پت نامچیش را
 ی گفت آمار. آن چاکریها مردی به نامزد
 د فرامان بوت نی همک گیهان راد ابرناییه ا
 را فرمان بود نه همه جهان را و برنایی و
 ابرناییه هر و ۲ ایوک آپسران پت راهای اتر
 نابرنایی هر ۲ یک و پسران به راهای
 سکیبهای اندر بیتیران آن چی یهلم اخوان
 ناترسایی ی اندر پدر آن چه یهلم اخوان
 خویش نی بوت راد گفت ایستیت.
 خویش نه بود را گفت است.

شرح: طبق نظر داد فرخ اگر زن درباره فرزندان سخن درستی بگوید باید آنرا آمار دارند یعنی به حساب بیاورند و بپذیرند. زنی که چاکر زن است فرمان بود به نامزد (=معین) است و باید فرمان او را ببرد نه همه جهان را! ظاهراً درباره چاکر زن ه اطرافیان به خود حق می داده اند که به او فرمان دهند و از او کار بکشند و این قاضی ساسانی با قاطعیت و با چنین لحن کوبنده ای نظر و رأی به نفع چاکر زن داده است و رأی این است

* کتک خدا و در صورت فوت او کتک بانون و سردار رییس دوده بودند. برای آگاهی از اطلاعات جالب و منحصر به فرد در این زمینه مقاله های پیشین را ببینید.

که چنین زنی چاکر همه جهان نیست، تنها چاکر شوی خودش است و اگر از دیگران فرمان نبرد، «آترسه» محسوب نمی‌شود.

این قاضی همچنین درباره «آترسه» یا نافرمان بودن برنا و یا نابرنا (=رشید یا صغیر) می‌گوید میان آنان فرقی نیست و شخص می‌تواند چه در برنایی و چه در نابرنایی «آترسه» شود و نافرمانی کند هر دو یک حکم دارند و میان آنها تفاوتی نیست. و همچنین پسران اگر به راه «آترسه‌گی» (=نافرمانی وارونگی) با پدران روند، آن چه را *پَهلم اشوان* (= برتر جهان، جهان برتر) است به خویش نبوده گفته است یعنی به تعبیر امروز؛ نافرمانی از پدران محرومیت از برخورداری از جهان برتر است...

۴- آترسکاییه‌ای زنان این بویت کارای فر
 ارون ای اش شوی فرماییت نی کرتن آن ای
 آپارون ای نی کرتن گویت اهر ۲ پت ۳ با
 ۴- اترسکاییه‌ای زنان این بُود کاری
 فرارون ای اش شوی فرماید نکردن و آن
 ی آپارون ی نکردن گوید و هر ۲ به ۳ بار
 بُود.
 ربویت.

شرح: آترسه بودن زنان این است که زن، کار فرارون (=نیک) را که شوی اش به او فرمان دهد و باید بکند، نکند و کاری آپارون (=بد) را که نکردن گوید، بکند و در هر مورد نافرمانی باید سه بار صورت گیرد تا زن را بتوان به عنوان «آترسه» شناخت. و حکم نافرمانی را بر او جاری کرد.

۵- آن ی پش نی پشی دروئست آشتوت آن
 کا کی: MS. گویت کو نی پش ی تو هم
 اُپسی ی تو نی کتم ایگون چگون زن پتکار
 پت ایش اُپس اُدخت راست اُنشهریک
 ایگون چگون زن بی و بیستر نی شوت آن ی
 زن ی پاتخشاییها راد چیگون پت مستور
 نامک نیپشت ایستیت اُن ی زن چکرپها
 ۵- آن ی پسر نه پسر درست شنودم آن
 گاه (که: MS) گوید که نه پسر توام و
 پسری تو نکتم اینگونه است در چگونگی
 که زن پیکار به‌اش و پسر و دخت راست
 و آنشهر یک اینگونه است در چگونگی.
 زن ولی به بستر نشود آن ی زن ی
 پاتخشاییها را چگونه که به مستور نامک

مرتی برزوی نام بود راد و ابرمات نبیشت کو
 هج آن چگون شاییت دانیست کو بر زوی
 آن ویچیر نی سوت آنیو اکیه‌ای دودک راد
 کی زیناک پت ایش ستور بی ترسکا بیتر بوت
 ی زیناک اندر زنیه میرک اندر زن (میرک:
 MS. ای ت راد آو اشت آن مان پرمات آن
 ی کس پت آن ویچیر دستوبری آن
 خواستک هج برزوی ایچ نی کرت.

نوشته است و آن ی زن چاکرانه مردی
 بر زوی نام بود را و ابر ماد نوشت که از
 آن چگونه شاید دانست که بر زوی آن
 گزیر نه سود و نیو اکیه‌ای دوده را که
 زنک به‌اش

ستور، ولی، ترساتر بود زنک اندر زنی
 میرک اندر زن (میرک: MS.) این را
 آواشت آن مان فرماد و آن کس آن گزیر
 دستوری آن خواسته از برزوی باز نکرد.

شرح: موضوع این ماده باز هم موضوع نافرمانی یا اترسکی است، پسری که به پدر
 بگوید پسر تو نیستم و پسری تو را نمی‌کنم و تکالیف پسری‌اش را انجام نمی‌دهد مانند
 زنی است که همین پیکار (=دعوی) را با شوهرش دارد و می‌گوید زنی و تکالیف آن را
 در برابر شوهرش انجام نمی‌دهد... و دختری هم که نافرمانی کند و وظایف دختری خود
 را انجام ندهد و او هم مانند پسر است و هر دو در این تخلف یعنی نافرمانی راست (=)
 برابر و مانند هم‌اند. نافرمانی آنشهر یک (=اسیریگانه) هم حکمش مانند حکم زن
 نافرمان است. به بستر نرفتن زن حکمش همانست که در مستور نامه (=کتاب
 تجدیدنظر) نوشته‌اند و درباره نافرمانی چاکر زنی مردی به نام برزو تصمیم گرفته و
 نشوته‌اند که از آن تصمیم چگونگی را شاید دانست زیرا که آن رای برای برزو سود
 نداشت و همچنین به نیواکی (=منعفت و امتیاز) دوده‌ای که زن برای آن ستور شده بوده
 نبود، ولی درباره ترساتر بودن و فرمانبر بیشتر زن ستوری از میرک در جریان رابطه زنی با
 آن میرک است که این را به صورت حکم، سند و مهر کرده است و با آن پرماد (=تصمیم)
 به ما گفته است و با این حکم است که هیچ کس دستوری (=قائم‌مقامی) آن خواسته
 یعنی تصدی مال ستوری را برای برزو نمی‌تواند باز کند (=سلب کند) با این شرح متن
 واژه به واژه امروزی این ماده چنین است:

آن (=درباره) نه پسری درست، شنودم آن که هرگاه گوید که نه پسر توام و پسری تورا

نکنم. اینگونه است در چگونگی که زن پیکار (=دعوی) به اش می کند و پسر و دختر راست (هم اند) و آن شهر یک (=اسیر بیگانه) این گونه است در چگونگی. زن به بستر نشود، زن شایانه را چگونگی آن است که در مستور - نامک (=کتاب تجدیدنظر) نوشته شده است و درباره زن چاکر مردی که برزو نام بود به پرماد (=در مقام تصمیم) نوشته اند که از آن چگونگی را شاید دانست نه سود و نیواکیه دوده را که زنک به اش ستور است، ولی ترساتر بودن زنک در زنی میرک است اند رزن (میرک: MS) که این را آواشت (=سند و مهر کرد) و آنگونه مان پرماد (تصمیم) برای آن است که کسی با آن گزیر (=رای حکم) دستوری آن خواسته را از برز و باز نکند (=سلب نکند)

۶ کا گو بیبت کو خواستک ی من هندوزم نو ۶- هرگاه گوید که خواسته ی من اندوزم
خویش آبر ماندنی دات بویت. تو خوی شبرماند نداد بود.

شرح: اگر کسی بگوید مالی را که من می اندوزم، تو را خویش باشد (=مال تو باشد) این شامل برماند (=ارث، ماترک) نمی شود و ماترک را نداده است. تنها اموالی که خودش با کار خودش به دست آورده است را گفته است.

۲۷- در ی خواستک ی من خویش

در خواسته من خویش

من خویش یعنی مالکیت من. خواسته من خویش؛ مالی که در مالکیت من است. بلسارا این در را در ۱۸ ماده و پریخانیان در ۱۰ ماده بخش بندی کرده است:

۱- هرگاه گوید که خواسته ی من خویش	۱- کا گو بیبت کو خواستک ی من خویش و تو
به تو داد آن چه ش اندر آن ای کرده	دات آن چی اش اندر آن ای کرت ایستیت
است که م تا ۱۰ سال به آن ی نیز از ۱۰	کوم تا ۱۰ سال و آن ی نیز هج ۱۰ سال بری
سال بری خواسته ای ش به داد	خواستک ای ش بت خویشی آویش مت دات
دستوری به ستوری خواسته ای ش به	بویت.

خویشی او بیش مد داد بود.

شرح: خواسته من خویش - مالی که در مالکیت من است. - در این در بسیار به کار رفته است. در این ماده که فشرده‌ای از یک دادستان (=رای) دستگاه قضایی دوره ساسانی است، حکم معامله‌ای بیان شده است که مالک به شخصی گفته است من این مال متعلق به خودم را به تو دادم. ولی آن چاهش اندر یعنی موضوع مانحن فیه را برای ۱۰ سال به دیگری نیز دادم تا بر خواسته (=منافع مال) را ببرد، در این صورت، مالک که انتقال دهنده خویشی (=مالکیت عین) به نفر اول است، معامله دوم در مورد «بر» یعنی منافع همان مال به نفر دوم را به عنوان دستوری (=قائم مقامی) نفر اول که «خویشی» یا مالکیت عین مال را پیشتر به او داده و منتقل کرده است، انجام شده است. و در این معامله دوم موضوع مالکیت را در واقع، برای «دستوری» یعنی اداره و سرپرستی و امانت در مدت به بهره‌مندی از منافع داده است.

خواسته من خویش: مالی که متعلق به من است.

آن چاهش اندر: موضوع مانحن فیه.

خویشی: مالکیت عین بر: منافع مال.

بر خواسته: منافع مال.

ستوری: در اینجا به معنی اداره و سرپرستی و تفویض تصرف مال برای استفاده از منافع است. برای معنی اصلی این اصطلاح مقاله‌های پیشین را ببینید.

- | | |
|--|---|
| ۱- هرگاه گوید که خواسته ی تو گویی تو خویش. تا گوید هرگاه خواسته ی نامچیش را گوید که فرزندی تو بود همی بود تا فرزند بود بر پاتیران نه کنش. و هرگاه خواسته ای نامچیش را گوید که مهرین خویش تا نیز مهرین پذیرش پیداکنید و خواسته ای نامچیش را | ۲- کا گویت کو خواستک ی تو گوییه تو خویش. تا گویت کا خواستک ی نامچیش راد گویت کو فرزند ی تو بویت خویش هیو بویت تا فرزند بویت بر پاتیران نی کنش. اُکا خواستک ای نامچیش راد گویت کو مهرین خویش تا ایچ مهرین بتیگریشن بیتاک کنیبت اُخواستک ای نامچیش را |
|--|---|

گوییت کو اوی کی تو خویش بوت گویی گوید که اوی که تو خویش بود گویی
خویش تا ایچ گوشن گویت بر پاتیران کنشن. خویش تا نیز گویش گوید بر پاتیران
کنش.

شرح: هرگاه بگوید خواسته (=مال) را که خودت برگزینی و اعلام کنی، تو را خویش باشد (=متعلق به تو باشد) در این صورت تا زمانی که آن خواسته را برنگزیده و اعلام نکرده است، بر (=منافع) آن مال متعلق به خود مالک است. و نباید بر را پذیران کنند و بخواهند. همچنین اگر خواسته‌ای نامزد (=مالی معین) را بگوید که آن خواسته، هرگاه فرزندی برای تو بیاید، خویش آن فرزند باشد و به مالکیت او درآید. در این صورت هم تا فرزند نیامده، «بر» را نباید پذیران کنند و بخواهند یا به اصطلاح امروز منافع نباید مطالبه شود. همچنین اگر درباره خواسته‌ای نامزد (=مالی معین) بگوید که مال مهرین باشد، زمانی که مهرین پذیرش پیدا کند (=اعلام قبول کند)، «بر» را می‌توانند پذیران کنند و بخواهند. همچنین درباره خواسته‌ای نامزد (=مال معین) مالک به کسی بگوید این مال متعلق به هر کس شود که تو بگویی و این گویش انجام شود و شخص معرفی گردد در این صورت هم می‌توانند «بر» - منافع مال را هم از آن زمان پذیران کنند و بخواهند.

«بر» پذیران کنند: منافع مطالبه کردن

پذیرش پیدا کند: اعلام قبول کند. پذیرش پیدا کردن: اعلام قبول کردن

گویش: صیغه، عبارت یا گفته‌ای که برای انعقاد یک عقد یا قرارداد بر زبان می‌رانند.

۲. جیاکی نیبیشت کو تا کا خواستک ابو نی ۳- جایی نوشت که تا هرگاه خواسته‌ای
بت و هاک فروشنده ایاب بی دهیند او ش نه به بها فروشنند یا بدهند او ش پس به
یس بی و خویشی رسیت بت آن فروخت ا خویشی برسد به آن فروخت؟ فروش و
فروختیشن آدات بی شویت. داد بشود.

شرح: به نقل از یکی از منابع که نام آن را نمی‌برد می‌گوید دادستان (=زای) یک معامله که طبق آن خواسته را نه به بها فروخته‌اند و نه داده‌اند (=هبه کرده‌اند) بلکه آن

خواسته او را به خویشی (=از راه خویشاوندی و ارث) رسیده است. در چنین حالتی اگر مال مورد فروش یا «داد» - هبه - قرار گرفته باشد. فروش و داد از میان می‌رود زیرا از راه ارث و خویشی آن مال منتقل شده است.

خواسته به خویشی برسد: مال از راه خویشاوندی و ارث برسد.
فروش و داد به آن بشود: به آن دلیل، فروش و داد (=هبه) از میان می‌رود و فسخ است.

۴. آئی جیاکی نیبیشت کو فرخ دستکرت ۱
ای ش نی خویش راد کنیت کو م پس هج ۱۰
سال. و مهرین دات آوی کی آن دستکرت
راد کنیت کو م پس هج ۱۰ سال و فرخ دات
آن خواستک به دات ای فرخ و مهرین
رسیت.

۴- آن جایی نوشت که فرخ دستکرد ۱
ای ش نه خویش را کند که م پس از ۱۰
سال به مهرین داد و اوی که آن دستکرد
را کند که م پس از ۱۰ سال به فرخ داد آن
خواسته به داد ای فرخ به مهرین رسد.

شرح: این دادستان (=رای) نیز به استناد یکی از منابع که نام آن نیز آورده نشده در پرونده‌ای صادر شده است که طی آن کسی به نام فرخ، یک دستکرد (= زمین زراعتی) را که آن را نه خویش است (=مالک آن نیست) معامله کند و مقرر کند که پس از ده سال به مهرین دادم، اگر خواسته (=مال) مورد معامله به داد انتقال و یا هبه به فرخ برسد از این راه مورد معامله با انتقال به فرخ به مهرین می‌رسد و اینکه فرخ در زمان «نه خویشی» - عدم مالکیت - بر موضوع معامله، آن را برای ۱۰ سال بعد به مهرین معامله کرده و داده است، خللی بر درستی معامله فرخ و مهرین نمی‌آورد.

دستکرد: زمین زراعی

نه خویشی: مالک نبودن، مالکیت نداشتن

۵- و هرگاه گوید که ت دهم او ش نه
خویش باشد خرنش و به دهش. و
هرگاه گوید که ت دهم او ش خویش

۵- آکا گویت کو ت دهم او ش نی خویش
بی خورینش آبی دهیشن. آکا گویت کو ت
دهم او ش خویش جیاکی نیبیشت کو یِت

هچ زن تازیوندکی پاتخشای پاتیرانینستن ا
 کازن گویت کوش پت زنی و تو دهم اداک
 ایش اندر زمان بی دهشن ا جیاکی نیبیش
 کو کا گویت کو آن و تو دهم بی خواهیشن ا
 هرک بی دهیت تا همک پت هچشمند گرو
 ایسپاریشن تایی ایسپاریت.
 جایی نوشت که جدا از زن تا زندگی
 پادشای پذیراندن و هرگاه زن گوید که
 ش به زنی به تو دهم اداک اش اندر زمان
 بدهن جایی نوشت که هرگاه گوید که
 آن به تو دهم بخواش و اگر بدهد تا
 همه به ازش ماند گرو اسپارش تا
 باسپارد.

شرح؛ اگر بگوید که ترا دهم و آن را نه خویش باشد (=مالک نباشد) باید بخرد و بدهد (=منتقل کند) و اگر بگوید که ترا دهم و آن را خویش باشد (=مالک آن باشد) در جایی نوشته که جدا از زن (=به استناد موردی که موضوع «زن» است)، در طول زندگانی اش می تواند آنرا بپذیرد آن کند و بخوهد. و هرگاه موضوع این گفته «زن» باشد و بگوید که او را به زنی به تو دهم، در این صورت به این شیوه باید او را در زمان (=بلافاصله) بدهد. جایی هم نوشته که هرگاه بگوید به تو دهم باید آنرا بخوانند و اگر بدهد ولی کامل ندهد، تا همه را می دهد به «ازش مانده» یعنی برای کوتاهی و باز ماندن از انجام تعهد، باید گرو بسپارد.

ازش ماند: بیشتر کاربرد این واژه را در معنی رای غیابی شرح کردیم. در این دادستان (=رای) واژه مذکور در معنی کوتاهی و قصور در ایفای تعهد هم به کار رفته است.

۳۸. در ی وچک چند پت کرتک داشتن گویند ا ابر - ایج دادستان نامک ایها نیبیشست ایستیت.

در واژه چندی به کرده داشتن گویند و بر نیز دادستان نامه نوشته است

این در درباره «واژه» یا سخنان چندی است که طبق «کرده» (=رویه) می گویند و به کار می برند و در کتاب دادستان نامه هم نوشته است. دادستان نامه یا کتاب رای ها، مجموعه دیگری از آرای دوره ساسانی بوده که متأسفانه از میان رفته است در هر حال چند دادستان (=رای) از این در را نیز برای نمونه می آوریم:

۱- هج داتا ووران و ور نارت اپر مت هج ۱- از دادوران به ور تا رد پرمد از داوران
 داتاوران ا هج ایچ موگیتان و خوارستان و از نیز موبدان به خوارستان زمان نداد.
 زمان نی دات. زمان ی و داتوری مس تا و زمانی به داور مه تا به موبدان به هم ار و
 موگیتان بت همی مار ا هج آن فراچ بت تن از آن فراز به تنی کرد.
 ایو کرت.

شرح: زمانی که باید با روش «ور» داوری کنند مانند نمونه گذشتن سیاوش از آتش در شاهنامه و بیرون آمدن بی‌گزندش از آتش که آن را دلیل بی‌گناه بودن و برائت او از رابطه نامشروع با سودابه نامادری‌اش گرفتند، آیین اجرای ویژه‌ای می‌بایست رعایت می‌گردید.

داوری با این روش زمانی انجام می‌شد که دلیل کافی برای احراز حقیقت و دادرسی براساس آن وجود نداشت. همان گونه که هنوز در چنین مواردی این روش دادرسی در حقوق فعلی ما با «قسامه» اجرا می‌شود... و البته با پیشرفت دانش حقوق و فن‌آوری‌های این رشته توسل به آن هم در زمان ما پذیرفتنی نیست. بد نیست بدانیم هم شیوه «ور» و هم قسامه که آن هم در واقع نوعی ور است، در تاریخ حقوق اروپا و انگلیس دیده می‌شود. اصطلاح Ordeal برای «ور» و اصطلاح Compurgation برای قسامه به کار می‌رفته است. با این آگاهی‌های مقدماتی شرح خود را دنبال می‌کنیم:

در این دادستان (=رای) حکم شده است که در روش دادرسی با «ور» تا زمانی که «رد» فرمان آن را نداده است نه داوران (=قضات) برای دادرسی به شیوه «ور» و نه موبدان برای اجرای آن در «خوارستان» یعنی محل اجرای ور نباید زمان دهند یا تعیین وقت کند. همچنین زمانی که دادرسی در نزد داور مه (=قاضی تجدیدنظر) یا تا مرحله رسیدگی با موبدان و هم مار (=خوانده - طرف شکایت) ادامه دارد، همین شیوه اجرا می‌شود یعنی دادرسی یا فرمان رد انجام می‌شود و ادامه دارد ولی پس از آن به تنهایی توسط خود داور.

داور مه: داور تجدیدنظر - (در مقابل داور که: داور دادگاه بدوی، داور کوچک‌تر)

۲. مگویت اذاتور کی هج کار گو هریک کرت
 مهر تا مهر دات آور تیت پاتخشای بی نی
 دهیت چیگون هیچ یوان یم بی گویند آوا
 شتک کرتن راد مهر ایاچ و داتوری پیش دات
 نی پاتخشای، اوش آن ایچ بوزینش ی تا مهر
 دات آور تیت بی نی دات پاتخشای.

۲- موبد و داور که از کار گوهری کرد مهر
 تا مهر - داد آورند، پادشاه است که
 بندهد چگونه از جوان جم بگویند او
 اشتک کردن را مهر باز به داور پیش داد
 نه پادشاه است او - ش آن - نیز بوزش تا
 مهر - داد آورند بنداد پادشاه.

شرح: موبد و نهاد موبدی یک نهاد و مقام قضایی بوده همان گونه که پیشتر دیدیم در جنبش مزدک (در زمان قباد و انوشیروان) همین نهاد با تغییر مهر، تبدیل به نهاد «درویشان دادگویی» شده است و مهر «موبدی» را در این اداره به مهر دریشان دادگویی - وکالت برای بی چیزان - تغییر دادند. و این نخستین سند تاریخی حقوق ایران درباره تشکیل اداره معاضدت قضایی در ایران است.

در این ماده (=خلاصه و فشرده) یک دادستان - رای - می گوید اگر شغل داور یا موبد را در دادگستری به شغل دیگر تغییر دهند. هر دو این مقامها حق خواهند داشت تا زمانی که ابلاغ تازه خود را با مهر جدید مربوط به تغییر شغل دریافت نکرده اند مهر سابق خود را تحویل ندهند.

از کار گوهری کرد: کار خود را با کار دیگری عوض کرد. کاربرد «گوهری کردن» را پیشتر در معنی معاوضه در متن مادگان هزار دادستان دیده ایم.

۳- کا خواستک ۱۰۰ و خش انوان (۹) ای بت
 پتمان ی سال ایوک کرت ۱ سال ۳ مت ایام
 ای سال ۲ بی ایسپارتن.

۲- هرگاه خواسته ۱۰۰ درم بخش و
 نوان؟ یک سال پیمان کند و ۳ سال به
 توزش آمد و وام ۲ سال هست به کرده به
 وام ۲ سال بیاید سپارد.

شرح: هرگاه پیمان کند بهره و جریمه یک سال خواسته ای (=مالی) ۱۰۰ درم است و

۳ سال به توزش امد (=ایفای تعهد کرد) و زمان ادای وام ۲ سال است «به کرده» (بر طبق رویه) بهره ۲ سال را باید بسپارد.

می بینیم که رویه قضایی یا «کرده» به نفع مدیون پرداخت بهره مورد توافق را بی آنکه بیش از دو سال است محدود به دو سال کرده است.

۴. یو هو داینا - پت کس و کرتک کرت ۴- یو هو داینا به کس به کرده کرد است و ایستیت اپت آپاریک هشت ایستیت. آپاریک هشت است.

شرح: کسی که به دین زردشتی است، به «کرده‌ها» (=طبق رویه قضایی) کار کرده است و دیگران را هشته و رها کرده است. طبق این (دادستان) رویه قضایی و شرعی در همه موارد برای زرتشتیان لازم الاجراست. و زرتشتیان مقررات و کرده (=رویه) دیگران را باید رها کنند و بهلند و فقط طبق دات و کرده (=قانون و رویه) زرتشتیان عمل کنند.

۵. پت بوزش ای اندر همبایان کا ۵- به بوزش اندر انبازان هرگاه اندر اندر همباییه ایوک یا ور استوارتر خواریت و انبازی یک یاور استوارتر خورد و سترک سترک وه داریت پت بهر بی نی هن. گاریشن به دارد به بهر بنا نگارش ایشان به وشتی اوشان پت وشتیته بی هنگارش. «بانگارش».

شرح: در بوزش (=ایفای تعهد و تسویه حساب) میان انبازان (=شرکا) اگر یک یاور (=شریک) استوارتر خورد و بسره (=پوشاک) به دارد به بهر بنانگارش و ایشان به وشتی (=هنگامه بیماری) بینگاراند. یعنی هزینه خورد و خوراک و پوشاک اگرچه بهتر از دیگر شرکا باشد در حساب مشترک شرکا به حساب نمی آورند ولی اگر شریکی بیمار شود در محاسبه سهم شریک بیمار مؤثر است و باید آن را به حساب خود آن مریض بگذارند.

۶. کاکتک بانوک گتارکرت اپت دوتک آنی زن ۶- هرگاه کتک بانو گتارکرد ا پت دوده ایسپ ایرنایک بوت پت کتک بانوک ا آنی زن یا نابرنایک بود به کتک بانون و

خواستگ بھری کتک - بانوک سردار نی ایت خواسته بھر کتک - بانو سردار نه و به
اېر نایک اآپاریک هر و کی پت دو تک سردار نابرن ایک اُ آپاریک هرکه به دوده سردار
گوماترن. گماردن.

شرح: هرگاه کتک بانو گتاز کرد و به دوده زنی دیگر یا نابرنایی بود به کتک بانو و
خواستگی بھر کتک بانو، سردار نه. و به نابرنای و همه دیگرانی که به دوده اند سردار باید
گمارند. گتاز رابطه نامشروع و نامتعارف است. براساس این ماده اگر کتک بانو مرتکب
این عمل می شد، در واقع صلاحیت سرپرستی دوده را که پس از کتک خدا تصدی
می کرد از دست می داد. و به جای او هم می بایست برای دوده، سردار بگمارند. برای
آگاهی بیشتر از دوده که در آن زمان واحد اجتماعی به جای خانواده بوده و رییس آن و
قائم مقام وی در صورت فوت، مقالات پیشین را ببینید.
گتاز کرد: رابطه جنسی نامشروع و نامتعارف کرد.

۷- یزش نامک پت چشتک ارتوهیشت روچ ۷- یزش نامه به چشته اردیبهشت روز
آورتیشن ایت کرتک خردات روچ آورتیند. آورتیش و به کرده خرداد روز آورتیند.

شرح: یزش نامه - سند اجرای ور - را طبق آنچه که در چشته نوشته اند، اردیبهشت روز
باید مهر کنند و بر طبق «کرده» (= رویه) خرداد روز مهر می کنند. چشته (= آموزش) به
تفسیرهای اوستا می گفتند که برای سازگاری احکام کهن آن با شرایط روز می نوشته اند، و
«رویه» نیز که در آن زمان به آن «کرده» می گفتند روشن است و نیاز به توضیح ندارد آیین
و رویه قضایی.

۸- اونان کا پت رایینشن خواهیت پت کرتک ۸- اونان هرگاه به رایینشن خواهد به کرده
کرت ایستیت کاپت ایواریه خواهیت هج کرد است هرگاه به آوری خواهد از کرده
کرتک هیشت ایستیت. هیشت است.

شرح: اونان (=زمان‌های پرداخت) را هرگاه به راینیش (=از راه رای و رسیدگی قضایی) بخواهد به کرده (=طبق رویه) کار کرده است. هرگاه به آوری (به قطع و یقین) خواهد از کرده صرف نظر کرده است یا به قول متن از کرده هشته است.

۹- زندانیک را واک بوت ازنیان پت ۹- زندانی رواک بود زندانبان به
ویناسکاری بی ایرخت آپس زندانیک اِناج و گناهکاری بایرخت و پس زندانی باز به
میان آمت آپت کرتک مت استیت او- شان میان آمد و به کرده آمد است ایشان
زندانان نی اوزت. زندانبان نه اوزد.

شرح: زندانی از زندان گریخت یا به قول متن «روا بود» زندانبان به گناهکاری بایرخت (محکوم شد) سپس زندانی باز به میان آمد به کرده آمده است، ایشان زندانبان را نباید باوزند (=بگشند).

زندان و زندانبان: به همین صورت هنوز در فارسی به کار می‌رود.

رواک بود: روا بود، روان بود: گریخت، رها شدن و فرار زندانی را روا بودن می‌گفتند.

ایریختن: محکوم شدن، بیایرخت: محکوم شد.

از این دادستان (=رای) چنین برمی‌آید که کیفر زندانبانی که زندانی از زندان وی بگریزد مرگ بوده است! زیرا واژه اوزانیدن در فارسی به معنی زدن و کشتن به کار رفته است.

۱۰- مرت ای تن ای اندر و دیگلایت اپکنیت ۱۰- مرد ای تن ای اندر و دیگلایت افکند
آن تن اِناج کرت هج آن بار نی میریت آپت آن تن باز کرد از آن بار نمرد و به کرده
کرتک مده استیت او شان پت اپکنندان آمده است او شان به افکندن پرسش
پرسش نامک پت ایش کرد. نامه به‌اش کرد.

شرح: مردی تنی را به دگله افکند آن تن خود را آب باز کرد و آن بار نمرد، در «کرده» - یعنی کتابی که رویه‌های قضایی را گرد آورده‌اند - آمده است که، ایشان (قضات)

پرسشنامه (تحقیق و پرونده) را با عنوان اندر افکندن به آب تشکیل و انجام می دهند. منظور این است که فقط با این عنوان و فرضاً نه شروع به قتل او را تحت تعقیب قرار می دهند...

تنی: یک تن، کسی

دگلیت: دگله - دجله

آن تن خود را از آب باز کرد: آن کس خود را از آب نجات داد.

پرسش نامه: پرونده، تحقیق و بررسی

به افکندن پرسش نامه به اش کرد: پرونده را به عنوان افکندن مجنی علیه به رودخانه دجله علیه اش تشکیل داد.

۳۹- در ی دادستان ای چند ی ای ایواج راد پت نامچیشث آپاییت نیکیرتین

(در دادستانی چندی که ایواژه را به نام چشت باید نگریست

در این در، از چند دادستان (=رای) که به دلیل دربرداشتن ایواژه (=صیغه، عبارت و اصطلاح) به ویژه باید در آنها نگریست و تأمل کرد، سخن می رود. در نخستین دادستان، یکی از این «ایواژه»ها، مرد پهلوم و مصداق آن در فرزندان است که از میان آنها یکی باید آتشکده را بدارد و اداره کند.

۱- کا گویت کو این آتخش همک هج
فرزندان ی من مرت ای ی پهلوم هیه داریت
همک آن ی هست آن ی پهلوم داریشن. او
کا گویت کو هج فرزندان ی من همک مرت
ای پهلوم هیه داریت هج فرزندان اندر آن ی
هست آن ی پهلوم گفت بوبت.

۱- هرگاه گوید که این آتش از فرزندان
من مردی پهلوم همی دارد. همه آن ی
هست آن ی پهلوم باید دارند. و هرگاه
گوید از فرزندان که از فرزندان من همه
مردی پهلوم همی دارد از فرزندان اندر
آن ی هست آن ی پهلوم گفته بُود. یزش
نامه به چشته اردیبهشت روز آورتیش و
به کرده خرداد روز آورتیند.

شرح: هرگاه بگوید که این آتشکده را از میان همه فرزندان من که هستند، مردی پهلووم همی دارد، از میان همه آنانی که هستند (چه آنان که در زمان گفتن این عبارت هستند و چه آنان که بعد از آن می آیند) آنکه پهلووم است را باید برای این کار بدارند. و هرگاه گوید که از همه فرزندان من مردی پهلووم همی بدارد. از میان فرزندان که در زمان گفتن این عبارت هستند - نه آنان که بعد می آیند - یکی که پهلووم است، متولی آتشکده خواهد بود.

۱- کاگویت کو فرزندان او باتک ی فرخویت
 ۲- هرگاه گوید که فرزندان و نواده ی
 اسوار خبییک ما هیو آورتیند آن ی فرزند او
 فرخ به اسوار - نییک مهمی آورتیند آن
 او باتک را گفت بویت ی اندر آن ی که گویت
 ی فرزند و نواده را گفته بوَد ی اندر آن ی
 هست آکاگویت فرخ فرزند او باتک پت
 که گویت هست و هرگاه گوید فرخ
 اسوار خبییک ما هیو آورتیند آن ی اندر آن
 فرزند و نواده به اسوار - نییک مهمی
 ای هست آن - ایج ی پس هج آن راد گفت
 آورتیند آن ی اندر آن ای هست آن -
 نیزی پس از آن را گفته بوَد.
 بویت.

شرح: هرگاه گوید که فرزندان و نواده ی فرخ به سوار - نییه (= لیست سواران) نیاید و مَهر را روی نام آنان در لیست نزنند و مگردانند، آن فرزند و نواده را گفته است که در آنی (= زمانی که) گوید هست. و هرگاه گوید فرخ فرزند و نواده به سوار - نییه نیاید و مَهر را روی نام آنان در لیست نزنند و مگردانند، آنهایی رای که در آن زمان هست و آنانی نیز که پس از آن هستند را گفته است.

آورتیندن: سند رسمی درست کردن، آور به معنی یقین را پیشتر شرح داده ایم و رتیندن هم به معنی گرداندن که در آذری گفتیم وردنه از همین واژه باز مانده است. روی همرفته آورتیندن، به معنی سندی است که معتبر و یقین است و مَهر روی آن می گردانده اند تا به آن رسمیت دهند. مهرها استوانه ای بوده و به همین دلیل گرداندن یعنی مهر زدن.

اسوار نییه: سوار نوشته، لیست سواران

مهمی آورتیندن: مه همی آورتیند، نه همی آور گرداند، سند رسمی درست نکند.

آورتیند: سند رسمی درست کند، آور بگرداند، مهر را روی آور، سند معتبر بگرداند.
 ۳ و هرام هج پوسان ود آزات مرتان بی گفت ۳- بهرام از پوسان به آزان مردان بگفت
 کو دات فرخ ای کیراکان رادفرمان بود کوش که داد فرخ کیراکان را فرمان داد کوش
 فرزندان؟ به آسوار نیپک مه همی فرزندان؟ به آسوار نیپک مه همی
 بت آسوار نیپک مه هیو آورتیند او شان آورتیند او شان
 دیبیره ایغون ویراست کو فرزند آ او - یاتک که فرزند و نوه به آسوار نیپه مه همی
 بت آسوار نیپک مه هیو آورتیند. بت آسوار نیپک مه هیو آورتیند.

شرح: بهرام که پدر نویسنده کتاب مادگاه هزار دادستان است و او هم قاضی بوده است، به نقل از پوسان به آزاد مردان - قاضی بنام دیگری - می‌گوید: دادفرخ کیراکان را فرمان بود که فرزندان را به سوار نیپه (= لیست سواران) میاورند و مهر مکنند درباره آنها دیر این گونه ویراست و نوشت که فرزند و نوه او را به سوار نیپه میاورند و مهر نکنند.

۴. کا گویت کوم این خواستک بت ستوری ۴- هرگاه گوید که م این خواسته به
 ای من داشتن تا ۱۰ سال و فرخو دات پس ستوری ای من داشتن تا ۱۰ سال به فرخ
 ایچ هج ۱۰ سال بت ستوری ایستیت. کا داد پس نیز از ۱۰ سال به ستوری ایستند.
 گویت کوم تا ۱۰ سال بت ستوری ای من هرگاه گوید که م تا ۱۰ سال به ستوری
 داشتن و فرخو داب پس هج ۱۰ سال نی بت ای من داشتن به فرخ داد پس از ۱۰ سال
 ستوری ایستیت. نه به ستوری ایستند.

شرح: هرگاه بگوید که من این خواسته (= مال) را برای اینکه به ستوری (= امانت و سرپرستی) برای من بدارد، تا ده سال به فرخ دادم، در این صورت پس از ده سال هم آن مال به ستوری باقی می‌ماند و می‌ایستد. هرگاه بگوید که من تا ده سال برای ستوری (= امانت و سرپرستی) داشتن برای من به فرخ دادم در این صورت پس از ده سال، به ستوری نمی‌ماند و نمی‌ایستد. به عبارت دیگر در حالت دوم «اداره و سرپرستی و

امانت» اموال فقط برای ده سال داده شده و پس از ده سال اموال به خود مالک برمی‌گردد.

ستوری: در اینجا شاید معادل نهاد TRUST در حقوق کامن‌لا باشد. زیرا مال برای اداره و سرپرستی واگذار میشود. در مورد معنی حقوقی ویژه این اصطلاح مقاله‌های پیشین را ببینید.

د کا گویت کو من نی پتکارم ایغون کتم کو
 ۵- هرگاه گوید که من نپیکارم و اینگون
 بت ایچ دستور ربه‌ای من کس نی پتکاریت ا
 کنم که به نیز دستوری من کس نپیکارد و
 هرکز یئار کتم تاوان دهم بی کا ایغون چیغون
 اگر جدا کنم تاوان دهم بی هرگاه ایغون
 پتکاریت آپیاک کوش آن پتمان کرت بت
 چیغون پتکاریت آپیتاک کوش آن پتمان
 ایش دستور همداتستان بوت اینتیا تاوان
 کرت بت ایش دستور همداتستان بوت
 توزشن نی رسیت. اینتیا تاوان توزشن نی رسیت.

شرح: هرگاه بگوید من نپیکارم (=من دعوی طرح نمی‌کنم) و این گونه کنم که نیز کس دیگر به دستوری (=قائم‌مقامی) من طرح دعوی نکند و اگر غیر این کنم، تاوان می‌دهم، در این صورت به جز آن گاه که دعوی طرح کند و یا پیدا (=ثابت) شود که با او پیمان کرده، دستور (=اجازه) این کار را داده و با او در طرح دعوی هم دادستان (=موافق و هم‌رای) ملزم به دادن تاوان موضوع تعهد نمی‌شود.

نپیکارم: دعوی طرح نمی‌کنم.

پیکارم: دعوی طرح می‌کنم.

دستور: قائم‌مقام، دستوری: قائم‌مقامی پیشتر دیدیم مدعی‌العموم را هم دستور می‌گفتند زیرا با اجازه و به قائم‌مقامی جامعه در همه دعوی حقوقی و کیفری برای حفظ حقوق عمومی مداخله می‌کرده است.

پیدا که: ثابت است که

همدادستان: هم‌رای - موافق

توزش نرسد: موجبات تعهد نمی‌رسد و فراهم نمی‌شود - ملزم نمی‌شود.

۶- هرگاه گوید که من نی پیکارم و اینگون
 کس بت ایچ دستوره‌های من کس نی
 بیکاربت اهرکز یئار کُتم تاوان یئار کُتم تاوان
 دهم بی کا ایغون چیغون بیکاربت آپیاک کو
 ش آن کی یتمان کرت پت ایش دستور
 همدانستان بوت اینیا تاوان توزشن نی
 رسیت.
 ۶- هرگاه گوید که من نی پیکارم و اینگون
 کس بت ایچ دستوری ای من کس
 نی پیکارد و اگر جدا کُتم تاوان جدا کُتم
 تاوان دهم بی کا ایغون چگون پیکارد و
 پیتاک که ش آن که پیمان کرد به‌اش
 دستور همدادستان بود اینیا تاوان
 توزشن نرسد.

شرح: هرگاه گوید من نیپیکارم (=من دعوی طرح نمی‌کنم) و اینگونه کنم که نیز کس
 دیگر به دستوری (=قائم‌مقامی) من طرح دعوی نکند و اگر غیر این کنم، تاوان می‌دهم،
 در این صورت به جز آن‌گاه که دعوی طرح کند و یا پیدا (=ثابت) شود که با او پیمان
 کرده، دستور (=اجازه) این کار را داده و با او در آن طرح دعوی هم دادستان (=موافق و
 هم‌رای) است، ملزم به دادن تاوان موضوع تعهد نمی‌شود. در واقع رای درباره کسی
 است که تعهد می‌کند طرح دعوی نکند چه بالمباشره و چه مع‌الواسطه از طریق قائم‌مقام
 که می‌تواند وکیل هم باشند. و وجه التزام و یا خسارت هم برای تخلف پیش‌بینی شده
 است. ولی تصریح شده اگر خود کسی که تعهد به نفع او شده اجازه طرح دعوی را بدهد
 یا با طرح دعوی موافقت کند، متعهد دیگر نباید خسارت یا تاوان مقرر را بدهد.

۷- هرگاه گوید که من نیپیکارم و اینگون
 کس بت ایچ دستوره‌های من کس نی
 بیکاربت اهرکز یئار کُتم تاوان کا ایچ نی پت
 دستوره‌های اوی پتکاریند اداک ایچ تاوان و
 توزشن رسیت.
 ۷- هرگاه گوید که من نیپیکارم و اینگون
 کس بت ایچ دستوری ای من کس
 نیپیکارد و اگر جدا کُتم تاوان هرگاه نیز نه
 به دستوری ای او پیکارند اداک نیز تاوان
 و توزش رسد.

شرح: هرگاه بگوید من نیپیکارم (=من دعوی طرح نمی‌کنم) و اینگونه کنم که نیز کس

دیگر به دستوری (قائم مقامی) من طرح دعوی نکند و اگر غیر این کنم، تاوان می‌دهم، هرگاه نیز نه به دستوری (=اجازه) او بیکارند (=طرح دعوی کنند) به این نیز تاوان به توزش می‌رسد و باید ملزم به ایفای تعهد شود.

۸- کا گویت کو این خواستک تا من اُ تو
 ۸- هرگاه گوید که این خواسته تا من و تو
 زبوتدک هم آگنین داریم کا ابوک میریت اوی
 زنده ایم یکین داریم هرگاه یک میرداوی
 ای دیت نی داریشن. اُکا گویت کو من اُ تو تا
 ای دیگر نه داریشن. و هرگاه گوید که من
 زبوتدک هیم آگنین داریم اُکا ابوک میریت
 و تو تا زنده ایم یکین داریم و هرگاه یک
 اداک ایچ اوی ای دیت زبوتدک داشتن
 میرد اداک نیز اوی ای دیگر زنده داشتن
 دستورهاها.
 دستورهاها.

شرح: هرگاه بگوید این خواسته (=مال) را تا من و تو زنده ایم یکین (=متفقاً) داریم (خواهیم داشت) در این صورت اگر یکی از آن دو بمیرد مال به آن دیگری نمی‌رسد. ولی هرگاه بگوید که من و تو تا زنده ایم یکین داریم و هرگاه یکی از آن دو بمیرد به این نیز (=چنین حالتی هم) آن دیگری که زنده است برای داشتن (=نگهداری و تصرف) اجازه دارد.

یکین: متفقاً. در این باره پیشتر دیدیم این واژه در مورد وکالت دادن یک تن به دو وکیل هم کاربرد دارد. من دو نفر را یکین دادگو کردم یعنی به دو نفر متفقاً وکالت دادم.